

عقلانیت اسلامی؛ مبنای تمدن نوین اسلامی

دکتر احمد سعادت*

چکیده

تمدن‌ها مبتنی بر یک عقلانیتی به وجود آمده و بر مدار آن شکوفایی می‌یابد و یا به انحطاط کشیده می‌شود. این مقاله، بر اساس منابع اصلی اسلامی، یعنی قرآن و روایت و نیز منابع فکری و تاریخی و به روش توصیفی - تحلیلی، می‌کوشد ماهیت عقلانیت اسلامی و ارتباط آن را با تمدن اسلامی تبیین کند. بر پایه این تحقیق، این عقلانیت، الگوی فکری عقلانی و دینی جامعی است که «تعالی» جامع انسانی و همه ساحت‌ها و حوزه‌های مادی و معنوی انسان را در سایه آموزه‌های هدایت‌بخش اسلامی هدف خویش قرار می‌دهد. این عقلانیت، در گذشته مبنای تمدن اسلامی بوده و اکنون نیز اگر تمدن اسلامی احیا شود، ناگزیر باید بر این عقلانیت مبتنی باشد. احیای این عقلانیت موجب شکوفایی و عظمت تمدن اسلامی می‌شود و به حاشیه راندن و انهدام آن سبب ضعف و نابودی تمدن اسلامی خواهد شد. تکیه بر استعداد فطری انسان، تأمل در متون دینی، به‌ویژه قرآن کریم و استخراج و اصطیاد مؤلفه‌های عقلانی از آن و کاربست همه جانبه آن در عرصه آموزش و عمل راه رسیدن به این عقلانیت است.

کلیدواژگان: عقل، عقلانیت، عقلانیت اسلامی، تمدن، تمدن اسلامی، احیا، تمدن نوین اسلامی.

مقدمه

چنانکه مشهور است، در تمدن گرایش به عقل، عقلانیت، انسانیت، مدنیت و اخلاق نهفته است. عقلانیت، هسته اصلی هر تمدنی به شمار می‌آید. تمدن‌ها بر مدار عقلانیت پدید می‌آیند. تمدن‌ها، تولد، رشد، مرگ و میر و اضمحلال دارند. تمدن‌ها با تولد عقلانیت، متولد می‌شوند، با رشد عقلانیت، شکوفا می‌گردند و با انحطاط در عقلانیت، اضمحلال می‌یابند و ناپدید می‌شوند. (رک: دورانست، ۱۳۷۰ ش، ج ۱، ص ۵؛ دورانست، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۵۶؛ شریعتی، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۳۷؛ کاشفی، ۱۳۸۹ ش، ص ۳۳-۳۷).

جهان اسلام هم اکنون در وضعیتی قرار گرفته است که به سوی تمدنی نو در حرکت است و اگر بخواهیم تمدنی اسلامی جدید شکل دهیم، آنچه محور و هسته اصلی تمدن نوین اسلامی را شکل خواهد داد، عقلانیت اسلامی خواهد بود. عقلانیت اسلامی، عقلانیتی جامع است که تمام منابع معرفتی و ارزشی انسانی - اسلامی در آن نهفته است. دین، علم، اخلاق، عقل و غیره همه در این عقلانیت جمع‌اند. این عقلانیت مبنای تمدن اسلامی و شاخص اوج و انحطاط آن به شمار می‌رود. بر این اساس، فرضیات این انگاره عبارتند از:

یکم) عقلانیت اسلامی، مبنای اصلی تمدن اسلامی است؛

دوم) تمدن اسلامی با شکوفایی عقلانیت اسلامی شکوفا و با انحطاط آن به انحطاط می‌گراید؛ سوم) در زمان معاصر که تمدن اسلامی به نوعی به انحطاط کشیده شده و از جوشش و تولید بازمانده است و مجد و عظمت گذشته آن را محققان در دل برگ‌های پیر و فرسوده تاریخ می‌جویند؛ می‌توان گفت با احیای عقلانیت اسلامی، تمدن نوین اسلامی احیا می‌گردد.

۱. مبنای اصلی تمدن نوین اسلامی

بارزترین شاخص برای شناسایی هویت تمدن نوین اسلامی، تفکیک و تمایز آن از تمدن غربی است. بن‌مایه اصلی و روح تمدن غربی تغییر جهت از سمت خدای متعال به سمت استکبار اراده انسانی بوده است و این تحول بنیانی در سایه عقلانیت ابزارگری غربی محقق شد. از این رو عمیق‌ترین لایه تمدن غرب مدرن، عقلانیت ابزارگری به شمار می‌رود که ستون فقرات آن اومانیزم و استکبار اراده انسانی و تفوق آن بر توحید و خدا محوری است.

بر این اساس، جان‌مایه اصلی و روح تمدن نوین اسلامی را عقلانیت اسلامی شکل می‌بخشد و عقلانیت اسلامی نیز مبتنی بر «وحی توحیدی» و «قرآن کریم» است. از این رو، بایستی سازه بزرگ تمدن اسلامی اساساً بر بنیان‌های معرفتی قرآنی بنا شود. با عنایت به اینکه وحی توحیدی و

به تعبیر امام علی (علیه السلام) راه ارتباطی زمین با آسمان و دریافت پیام الهی با رحلت رسول خدا ﷺ قطع گردید (نهج البلاغه، ص ۲۳۰)، مسلمانان همواره کوشیدند که این کتاب صامت الهی را از طریق شرح و تفسیر به نطق درآورده و محتوای آن را فهم کنند. بر این اساس عقلانیتی در جهان اسلام شکل گرفت که بخش اعظم آن مبتنی بر بیان و شرح و تفسیر کتاب الهی قرآن بود. شرح و تفسیر کتاب الهی با مبانی و روش‌های متعددی صورت می‌پذیرفت و تعدد مبانی و روشی ناگزیر منتج به نتایج مختلف و گاه متضاد می‌گردید؛ لذا انواع مکاتب فکری در دامن فرهنگ اسلامی تولد و رشد یافتند که تعامل و تضارب آراء دانشمندان و پیروان این مکاتب فکری اسلامی که هرکدام آزادانه و بردبارانه می‌کوشیدند تا قول خدا را فهم و تفسیر و بیان کنند، عقلانیتی را شکل و نضج داد که از آن به عقلانیت اسلامی، تعبیر می‌گردد. این عقلانیت، عقلانیتی جامع و متضمن همه مکاتب فکری اسلامی است که همگی با همه تفاوت‌های روشی و گرایشی (اختلاف در فرایند و برآیند تفکر) سرچشمه خود را قرآن می‌دانستند. عقلانیت اسلامی در فرایند فراز و فرود حیات خود به تولد، رشد و شکوفایی تمدنی اسلامی منتهی گردید. هرچند از قرن هفتم هجری به این سو، در اثر عوامل مختلف سیاسی، فرهنگی و فکری، زمینه‌های انحطاط تمدن اسلامی آغاز گردید و به تدریج با دخالت عوامل داخلی و خارجی تشدید یافت به نحوی که امروزه از آن سازه بلند و زیبای معرفتی و تمدنی اسلامی، به سختی می‌توان مخروبه‌هایی را رؤیت کرد و یا همچون آثار باستانی از دل تاریخ کاوید و عتیقه‌وار تکه‌هایی را کشف و با تأثر به نظاره نشست.

۱-۱. عقلانیت اسلامی

تبیین این نکته بایسته است که عقلانیت اسلامی چه ضرورتی دارد؟ و اساساً این عقلانیت چیست؟ به صورت اجمالی در پاسخ به این سوال می‌توان گفت عقلانیت به این معنا است که زندگی انسان بر اساس یک مکتبی هدایت و مدیریت گردد و آن مکتب برای زندگی او هدف تعیین کرده یا برای اهداف از قبل تعیین شده، راه‌هایی پیشنهاد کند که به نحو منطقی و عقلانی او را به آن اهداف نائل سازند. اگر این عقلانیت مبتنی بر ارزش‌های اسلامی باشد، عقلانیت اسلامی شکل می‌یابد.

منظور از دینی و اسلامی شدن عقلانیت، صرفاً رویکرد تزئینی (که چند آیه و روایت به عقلانیت ابزاری و مدرن اضافه می‌کند) نیست؛ منحصرأ رویکرد تهذیبی (که گزاره‌ها را می‌خواند و آن‌جا را که با اسلام هماهنگ نیست، تغییر می‌دهد) نیز مد نظر نیست. تهذیب ضرورت است، اما برای عقلانیت اسلامی کافی نیست. بلکه باید شالوده و سازه این عقلانیت اسلامی و برآمده از متن

اسلام باشد. براین اساس در عقلانیت اسلامی اصلاحات بنیادی، ضرور است. این رویکرد تغییر بنیادین در مقیاس فلسفه‌هاست. یعنی هر عقلانیتی، فلسفه خاص خودش را دارد و اگر فلسفه آن دستخوش تحول شود و مبتنی بر فلسفه دینی و اسلامی شکل بگیرد، عقلانیت هم از بنیان، دینی و اسلامی خواهد شد.

تغییر در فلسفه عقلانیت، مستلزم تغییر در نظام کلی عقلانیت است. بر اساس عقلانیت اسلامی، لازم است نظام هماهنگی شکل یابد که در آن مبانی، اهداف و اصول و روش‌های فهم و تحقیق به صورت منسجم و سامان مند، پیوند برقرار می‌کنند. از این رو، عقلانیت اسلامی عقلانیت جامعی است که هم مبانی و اهداف را تعیین می‌کند، هم اصول و روش‌ها و آنچه را عقلانیت ابزاری عهده‌دار بود، متضمن است. در این عقلانیت سعادت و کمال انسان به مثابه هدف متعالی تعیین و راه‌های وصول به آن به نحو عقلانی و منطقی ارائه می‌گردد.

نگارنده توجه دارد که عقلانیت اسلامی ناگزیر همچون دیگر حوزه‌های معرفتی بشری در طول تاریخ حیات خود دگردیسی‌ها و تحولاتی یافته است و ممکن است بر اثر تأملات و تعاملات دانشمندان اسلامی اعم از متکلمان و فقیهان و مفسران و اصولیان و فلاسفه و روشنفکران و نواندیشان، این عقلانیت صورت‌ها و لباس‌های جدیدی پوشیده و قرائت‌های مختلفی از آن به وجود آمده باشد. بی‌تردید در این مختصر مجال نیست تمام این قرائت‌ها بازخوانی و بررسی گردد و اشتراکات و تمایزات آن‌ها آشکار شود. تنها چیزی که لازم است روشن سازیم، این است که مقصود از عقلانیت اسلامی، قرائتی است که مبتنی بر آیات و روایات باشد و در فهم متون دینی نیز از یک روش فهم صحیح و روشمند متابعت کند. این برداشت، حداقل انتظار از عقلانیت اسلامی است. فهم صحیح و روشمند همان روش فهم عرف و عقلا از متون به صورت کلی است. فهم عقلا از متون به صورت عام (هرمتی) روش عرفی و عقلانی است. این روش در واقع یک فرایند فهم بیش نیست؛ اما مراحل و مؤلفه‌هایی دارد. مثلاً به ظاهر لفظ تکیه می‌کند و به کنایه و استعاره و مجاز و غیره توجه دارد و برای فهم با توجه به متعلق ادراک از حس، عقل و شهود و وحی و تمام منابع معرفتی بشری استمداد می‌گیرد. آنچه برای ما در این انگاره اهمیت دارد تبیین این نکته است که حداقل چیزی که از مفهوم «عقلانیت اسلامی» به ذهن تبادر می‌کند، چیست؟

برای پاسخ به این سؤال بیان شد که حداقل انتظار از مفهوم «عقلانیت اسلامی» آن است که این عقلانیت مبتنی بر متون اصلی دینی باشد. فهم رایج و مورد پسند از متون دینی نیز مبتنی بر روش فهم عرفی و عقلایی است. عقلا در مورد فهم متون از فهم عرفی بهره می‌برند و فهم متون دینی از این قاعده کلی مستثنا نیست. حال هر یک از قرائت‌ها که روش فهم عرفی را پس‌زند و

فرایند آن نتواند این روش را تحمل کند، به میزان دوری از این روش، غرابت با عقلانیت اسلامی دارد و هرکدام تحمل بیشتر و تطابق دقیق تری نسبت به روش فهم عرفی و عقلایی دارد به همان میزان قرابت بیشتری با عقلانیت اسلامی دارد. از این رو اگر روایتی از عقلانیت شکل یابد که در نظام معرفتی آن صرفاً عقل کارایی داشته و دیگر منابع معرفتی جایگاهی نداشته باشد، آن روایت را نمی‌توان مصداق بارز عقلانیت اسلامی به شمار آورد و نیز چنانچه روایتی از عقلانیت تبیین گردد که در نظام معرفتی آن عقل جایگاهی نداشته باشد، بازهم آن روایت عقلانیت اسلامی محسوب نمی‌شود. عقلانیت اسلامی، عقلانیت جامعی است که از وابستگی به فرقه‌ای خاص و انحصارگرایی‌ها رهایی یافته و مطابق فطرت و خلقت بشر و مشترک میان همه آن‌ها است. برخی از اندیشمندان نیز چنین اذعان دارند که امکان بهره‌وری از منظری فرافرقه‌ای وجود دارد. علامه طباطبایی معتقد است طریق تفکری که قرآن ما را به آن هدایت می‌کند، روشی است که ما به خلقت و فطرت می‌شناسیم و تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد و مشترک میان همه انسان‌ها است و آن همان قضایای اولیه بدیهی یا متکی بر بدیهیات است (طباطبایی، ۱۳۹۳ هـ ج ۲، ص ۲۵۰، ج ۵، ص ۲۵۴-۲۵۶ و ۵۲۷-۵۲۵).

می‌دانیم که همه معارف تصوری و معارف تصدیقی، گزاره‌های نظری و گزاره‌های بدیهی در عرض یکدیگر نیستند؛ بلکه میان آن‌ها ارتباطی طولی، ترتبی، زایشی و چینی منطقی نیز وجود دارد. گزاره‌های طولی که برخی از برخی دیگر ناشی می‌شوند، سلسله ترتبی را شکل می‌بخشد که گزاره‌های پسین بر پیشین مبتنی‌اند؛ اما این سلسله بالا رونده نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد و سرانجام بر بالین گزاره‌های اولیه و بدیهی آرام خواهد گرفت. این گزاره‌ها مانند اصل امتناع اجتماع نقیضین از اصولی هستند که مشترک میان همه انسان‌ها و مطابق فطرت بشری است. این مبنا، پایه عقلانیت اسلامی است. عقلانیت اسلامی بنای معرفتی خود را روی این پایه بدیهی استوار می‌سازد و سپس آرام آرام گزاره‌های تصوری و تصدیقی نظری را بنیان می‌نهد. عقلانیت اسلامی مفهومی است که با بنیان قرار دادن مفاهیم بدیهی اولی، سنگ تهادب معرفتی خود را در زمین اندیشه محکم می‌کند و سپس بر اساس روش استنتاج علمی (استقرایی) و یا فلسفی (قیاسی) و یا با استفاده از روش‌های دیگر معرفتی ساختمان اندیشه‌اش را به نحو جامع و با شکوه بنا می‌سازد.

۱-۲. تمدن نوین اسلامی

با روشن شدن مفهوم عقلانیت اسلامی به صورت اجمالی، حال ببینیم تمدن نوین اسلامی چیست و مبنای اصلی و محوری آن کدام است؟

برخی از صاحب نظران معتقدند برای این که تمدنی بتواند متولد شود، سه شرط مهم لازم دارد: یک «عقلانیت جمعی که بتواند مبنای عمل انسان بوده و به مفهومی که انسان از سعادتش دارد، نزدیک باشد». عقلانیت جامع عقلانیتی است که در آن مبنایی طرح می‌گردد که کلیه اعمال انسان حتی اعمال خیلی جزئی را، به اموری که سعادت انسان را تأمین می‌کند، وصل می‌سازد. دو «این عقلانیت جامع باید در سرزمینی عمومی و فراگیر بشود که بتواند نظام مدنی تأسیس کند و این راه را ثقل حساس می‌گویند که برای یک تمدن لازم است». سه «عقلانیت جامع از مرزهای آن کشور فراتر برود و در یک کشور منحصر نباشد». (لاریجانی)

بنابراین، مبنا و محور اصلی تمدن، عقلانیت است. برای تولد و شکل‌گیری تمدن، عقلانیت جامع باید شکل بگیرد و به صورت ملی و بین‌المللی نیز توسعه یابد. بدون تردید تمدن اسلامی این سه خصیصه را دارد. بهره‌مند از عقلانیت جمعی است که فرامین و آموزه‌های آن همه اعمال انسان را به نحوی با سعادت نهایی او پیوند می‌زند. این عقلانیت نیز در سرزمینی فراگیر شده و نظام مدنی نوینی تأسیس نموده است و نهایتاً اینکه این عقلانیت در سرزمین اصلی و محل تولد خود (شبه جزیره عربستان) منحصر نگردید، بلکه از مرزهای یک کشور فراتر رفت و امروز بخش اعظم از جهان را درنور دیده است.

تمدن نوین اسلامی، مبدأ «توحید»ی دارد و مقصد «تعالی» بشری. البته روشن است که تعالی در منظومه توحید تعریف می‌گردد. از این رو، شاخصه‌های جامعه تعالی اسلامی کاملاً متفاوت با شاخصه‌های «توسعه» تمدن جدید غربی است. تمدن نوین اسلامی، در مبدأ با «اومانیزم» و انسان‌محوری مکتب لیبرال دموکراسی غربی در تضاد قرار می‌گیرد و در مقصد و تعالی خواهی با شاخص‌های «توسعه» آن مکتب تفاوت می‌یابد. شاخصه‌های توسعه غالباً مادی و اقتصادی است، اما شاخصه‌های تعالی اکثراً معنوی و ارزشی، یا دست کم معیارهای ارزشی همچون اخلاق، معنویت، فضیلت، عدالت، سعادت، عزت، کرامت و عبودیت و قرب الی‌الله، از جمله شاخص‌های اصلی تعالی در تمدن اسلامی به شمار می‌رود، گرچه معیشت و رفاه مادی نیز مورد غفلت قرار نمی‌گیرد. هدف مشترک همه انبیاء الهی ایجاد تمدن دینی و الهی، اشاعه توحید و اقامه عدل و تعالی بشری است؛ از این رو تمدن اسلامی که تمدن دینی و الهی است در تضاد آشکار با تمدن مادی غربی قرار می‌گیرد.

منظور از قید «نوین» نه به این معناست که هویت تمدن اسلامی مطلوب که امروز به دنبال احیای مجدد آن هستیم با هویت تمدن اسلامی در گذشته تفاوت دارد؛ بلکه این قید بیانگر فراز و

فروید تاریخی این تمدن و احیای مجدد آن پس از یک دوره فترت و انحطاطی است که بعد از عصر طلایی بوقوع پیوسته است. این تمدن از لحاظ مبنا و مؤلفه‌های اصلی هیچگونه تمایز و تفکیکی با تمدن اسلامی عصر طلایی قرون گذشته ندارد؛ اما در برخی از مسائل فرعی یا ابزار تعالی مانند بهره‌وری از علوم امروزی و تجربه‌های ارزشمند بشری ممکن است دگرگونی‌هایی با تجربه تاریخی گذشته‌اش داشته باشد.

۱-۳. ادله مبنائیت عقلانیت اسلامی

برای این مدعا که عقلانیت اسلامی مبنای تمدن اسلامی به شمار می‌رود، به اجمال دلایل چندگونه ذیل را می‌توان ارائه کرد:

یکم) هر تمدنی مبتنی بر یک جهان‌بینی و نظام فکری است که بر اساس آن آدم و عالم را فهم و تفسیر می‌کند؛ از این رو سازه تمدن اسلامی بر مبنای نظام فکری توحیدی و خدامحوری شکل یافته است. چنانکه آشکار است منطق این عقلانیت، تکیه بر علم و آگاهی با رعایت آزادی عقیده و رفتار و اراده و اختیار انسانی است.

بر این اساس تمدن اسلامی مبتنی بر یک نظام فکری عقلانی است. به تعبیر دیگر منطق و بنیان این تمدن را عقلانیتی شکل می‌دهد که توحید و خدامحوری با دیگر مسائل و مباحث در تار و پود این تمدن شبکه‌وار درهم تنیده است. مبدأ و معاد، دنیا و آخرت، حکمت و معیشت، فرد و اجتماع همه و همه در یک وابستگی نظام‌وار حول محور خدای یگانه با همدیگر مرتبط‌اند. پس ذات این تمدن اقتضای عقلانیتی را دارد که ما از آن به عقلانیت اسلامی تعبیر می‌کنیم و آن عقلانیت چیزی نیست، جز عقلانیت توحیدی و خدا محور.

دوم) از متون منتسب به این تمدن (قرآن و سنت) استنباط می‌گردد که شالوده آن را اهتمام به عقل و عقلانیت شکل می‌دهد. آفریننده حکیم که کار لغو و بیهوده‌ای از او سر نمی‌زند. قرآن در آیات متعدد و پیامبر مکرم در روایات بسیار، انسان‌ها را به تعقل فراخوانده است و سراسر کتاب الهی و حدیث نبوی سرشار از شوق‌انگیزی آدمیان برای تعقل و برانگیختگی خردورزی در حوزه‌ها و ساحات مختلف زندگی است. از باب نمونه به ذکر سه آیه بسنده می‌کنیم:

۱. «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ مردم را به نیکی امر می‌کنید و خود را فراموش می‌کنید و در حالی که کتاب مرا می‌خوانید. آیا پس تعقل نمی‌کنید» (بقره، ۴۴).

۲. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ به راستی که بدترین جنبنندگان نزد خدا، ناشنویان و گنگ‌هایند که خردورزی نمی‌کنند» (انفال، ۲۲).

در این آیه، خدای متعال گروه نابخردان را بدترین جنبنندگان معرفی می‌کند. کر و گنگ ظاهری مورد مذمت خدای متعال نیست؛ بلکه از منظر کتاب الهی بی‌خردی که انسان را ناشنوا و گنگ ساخته است، وی را از سرحد انسانیت به زیر کشیده و در ردیف چهارپایان و بدترین آنها قرار می‌دهد. سیوطی از امام علی (علیه السلام) نقل می‌کند که منظور از بدترین جنبنندگان کفار است (السیوطی، ۱۳۹۹ هـ ج ۴، ص ۴۳۳). کفار به دلیل اینکه خردورزی نمی‌کنند، حقانیت دین را درنیافته و همچون ناشنوایان و گنگ صفتان در ضلالت باقی می‌مانند.

۳. «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»؛ و مثال کسانی که کفر ورزیدند، همانند کسی است که (حیوانی را) بانگ می‌زند که جز صدا و ندایی (مبهم) نمی‌شنود (آری آنان درواقع) ناشنوا، گنگ (و) نابینایند. از این رو آنان خردورزی نمی‌کنند» (بقره، ۱۷۱).

سوم) براینده عقلانی تمدن اسلامی، نشانگر آن است که این تمدن مبتنی بر عقلانیت اسلامی می‌باشد. تاریخ فراز و فرود و گذشته تابناک تأملات و تعاملات و جهد و جد روشنفکران و دانشمندان اسلامی در حوزه تمدن اسلامی شاهد روشن و بدیهی بر ابتناء این تمدن بر عقلانیت است. نیم‌نگاهی به عصر طلایی این تمدن و مرور برخی از نقل‌های تاریخی از زبان بیگانگان، ما را از بحث مفصل در این زمینه بی‌نیاز می‌سازد. به گفته ویل دورانت، «در آن هنگام که شریعت اسلام روش قضائی مترقی داشت که به وسیله قاضیان روشن‌فکر اجرا می‌شد، قوانین مسیحی به استفاده از روش «اوردالی» به وسیله جنگ تن به تن، آب یا آتش ادامه می‌داد.» (دورانت، ۱۳۷۸ ش، ج ۴، ص ۴۳۲). آلفوس دولارماریتین شاعر و نویسنده شهیر فرانسه می‌نویسد: «اگر بزرگی هدف، کمی وسایل و عظمت نتیجه را برای یک نابغه بشری مقیاس بگیریم، در تاریخ نظیری مانند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نمی‌توان یافت. وی در ثلث اراضی مسکون جهان، امپراطوری‌ها، ارتش‌ها، قوانین، خاندان‌ها، توده‌های عظیم بشری را به حرکت در آورد. بیشتر و با عظمت تر از آن، این است که او عقول و اندیشه‌ها، عقیده‌ها و روان‌ها را به تکان و جنبش درآورد.» (نیک‌بین، بی‌تا، ص ۱۰۸). در این زمینه تصریح تلخ پروفیسور مونتگمری وات استاد عربی و مطالعات اسلامی در دانشگاه ادیمبورگ انگلیس بر تأثیر اسلام بر اروپا قابل تأمل است: «ما اروپایی‌ها مدیون بودن فرهنگمان را به اسلام نادیده می‌گیریم. ما اغلب اوقات گستره و اهمیت تأثیر اسلام را بر میراث فرهنگیمان دست کم می‌گیریم و بعضی اوقات حتی از آن به کلی چشم‌پوشی می‌کنیم... امروزه بر ما اروپائیان غربی است که برداشت غلط خودمان را اصلاح کنیم و بر دینمان نسبت به جهان اسلام و عرب اعتراف کنیم.» (وات، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۰ و ۱۴۸).

تعالی انسانی بر اساس تمدن اسلامی تنها در ارتباط با وجود متعالی واقعی تحصیل می‌گردد. انسان در ذات خود «فقیر» و «ضعیف» است، اما در پیوند با وجود «غنی مطلق» و «بی‌نهایت» تعالی می‌یابد.

۲. شکوفایی تمدن اسلامی با شکوفایی عقلانیت اسلامی

مدعای دوم این انگاره این است که «تمدن اسلامی با شکوفایی عقلانیت اسلامی شکوفا و با انحطاط آن به انحطاط می‌گراید». این مدعا بایستی از طریق تبیین رابطه ضروری عقلانیت اسلامی با تمدن اسلامی تحلیل گردد. این امر به دوروش قابل طرح و اثبات است: یک) منطقی و پیشین؛ دو) تاریخی و پسین.

۲-۱. روش منطقی و پیشین

مقصود از روش منطقی و پیشین، روشی است که در آن منطقیاً و قبل از تجربه، رابطه ضروری و تلازمی دو حوزه تحلیل و تبیین گردد و با تحلیل منطقی عناصر و مؤلفه‌های عقلانیت و تمدن اسلامی، مناسبات ضروری و لزومی آن‌ها کشف و استنباط می‌شود. البته در این روش لزومی ندارد که تلازم این دو مفهوم در خارج به نحو فعلی و عینی، محقق شده و به شکل تاریخی مناسبات ضروری خود را نشان داده باشد؛ بلکه با رویکرد تحلیلی منطقی می‌توان آن‌ها را بازشناساند و حتی به عنوان بایسته‌ها آن‌ها را توصیه کرد.

در این بخش با عطف توجه مخاطب فهیم به این مسأله که یکی از عناصر تردیدناپذیر پیدایی تمدن اسلامی، آموزه‌های دین مقدس اسلام است و دین اسلام با ظهور خویش در سرزمین تاریک و جهالت شبه جزیره عرب، این سرزمین و - به زودی با گسترش خویش - ثلث جهان را با دگرگونی ثمر بخش و تعالی‌زا روشن ساخت و غالب رسوم، آداب، باورها و نظام کهنه و فرسوده گذشته را کنار گذاشت و طرز تفکر جدید و تمدن نوینی را پی‌ریزی کرد.

با پذیرش کلیت مسئله و ابتدای تمدن اسلامی بر آموزه‌های دین مقدس اسلام، مطلب را اینگونه می‌توان پی‌گرفت که آموزه‌های این دین مقدس سراسر عقلانی و خردگرا است و از این رو تمدنی که مبتنی بر آن است، نیز منطقی‌مبتنی بر عقلانیت خاص این دین است. بر اساس متون مقدس اسلامی زیربنای اصول دین و عقائد، تعقل و تفکر است و انسان بایستی طبق استدلال، نظر

و اجتهاد اصول دین را اثبات و باور نماید و از تقلید در اعتقاد پرهیز کند.^۱ قرآن کریم در همه مسائل خصوصاً در زنده شدن مردگان (بقره، ۷۳)، حیات دنیوی (انعام، ۳۲)، کم ارزشی متاع دنیا و ارجمندی آنچه نزد خداست و بهتر بودن آخرت (اعراف، ۱۶۹؛ قصص، ۶۰)، تاریخ (یوسف، ۱۳۹)، خداوند متعال (انبیاء، ۶۷)، خلقت (بقره، ۱۶۴؛ غافر، ۶۷)، زندگی بخشی و میراندن (مؤمنون، ۸۰)، گردش شب و روز (بقره، ۱۶۴؛ مؤمنون، ۸۰) انسان‌ها را به تفکر و تعقل فرا می‌خواند. منابع اسلامی اهل عقل و فهم را مدح و تحسین کرده و بشارت داده‌اند؛ اما کسانی را که از عقل و فهم خویش بهره نمی‌برند و تعقل نمی‌کنند، سرزنش و ذم نموده‌اند. (کلینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۳؛ بحرانی، ۱۴۱۶ هـ، ج ۱، ص ۳۷۲) بر اساس متون دینی، ملاک تکلیف عقل به شمار می‌رود و خدای متعال تنها عقل را امر و نهی کرده و فقط او را ثواب و عقاب خواهد نمود. (کلینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۰)

برخلاف عقلانیت جدید که دنیایی و ابزارری شده است و از ماوراء و اهداف متعالی انسانی فاصله گرفته است، عقلانیت اسلامی انسان را به ماورای این عالم رهنمون شده و اهداف متعالی‌تر از اهداف پست دنیایی را فراروی او می‌گشاید. موسی بن جعفر (علیهما السلام) در خطاب به هشام بن حکم با بهره‌گیری از آیات الهی نشان می‌دهد که خدای متعال چگونه اهل تعقل و تفکر را به زندگی جاوید و اخروی ترغیب نموده و امیدوار می‌سازد، ولی اهل غفلت و کسانی را که از عقل و فکر شان بهره نمی‌برند و به عقاب و عذاب الهی به دیده عبرت نمی‌نگرند، هراسناک می‌سازد. (کلینی، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۴)

این عقلانیت دینی، مبنای تمدن اسلامی است. حال منطقی می‌توان گفت این عقلانیت که بنیان‌های اصلی و ستون فقرات سازه تمدن اسلامی را شکل می‌بخشد، اگر در اوج و عزت باشد، سازه مبتنی بر آن نیز از استحکام لازم برخوردار است؛ اما چنانچه این ستون به لرزه درآید، تمام بنا به لرزش افتاده و تخریب و انهدام آن را تهدید می‌کند. چنان که در گزارش تاریخی نیز روشن خواهد شد، در زمانی که این عقلانیت شکوفا بود، لزوماً تمدن مبتنی بر آن نیز در اوج مجدد و عظمت قرار داشت؛ اما هنگامی که بر اثر عواملی، این عقلانیت به حاشیه رانده شد، تمدن اسلامی نیز به انحطاط گرایید.

۱. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» (بقره، ۱۷۰). آلوسی ذیل آیه شریفه می‌گوید: «و فی الآیة دلیل علی المنع من التقليد لمن قدر علی النظر». (آلوسی، ۱۴۱۵ هـ، ج ۱، ص ۴۳۸). بیضاوی نیز در تفسیر انوارالتزیل می‌نویسد: «و هو دلیل علی المنع من التقليد لمن قدر علی النظر و الاجتهاد». (بیضاوی، ۱۴۱۸ هـ، ج ۱، ص ۱۱۹).

۲-۲. روش تاریخی و پسین

منظور از روش تاریخی و پسین، روشی است که مناسبات تمدن اسلامی و عقلانیت اسلامی به صورت تاریخی مطالعه و پیوند ناگسستنی آن دو که به صورت عینی و واقعی باشکوفایی عقلانیت اسلامی، تمدن اسلامی شکوفا و با انحطاط این عقلانیت، تمدن اسلامی به انحطاط گراییده باشد، از دل تاریخ استنباط و آشکار گردد. در این روش، اندک تورق و تأملی در برگ‌های تاریخی و گذشته تمدن اسلامی، ما را به این مسأله راهنمون می‌کند که هرزمانی عقلانیت اسلامی در اوج و شکوفایی قرار داشت، تمدن اسلامی نیز شکوفا بود و زمانی که این عقلانیت به حاشیه رانده شد، تمدن اسلامی نیز به انحطاط گرایید.

در عصر طلایی مدینه النبی و نیز قرون اول اسلامی که مسلمان‌ها اهتمامی ویژه به مبادی دینی خود داشتند و شور ایمان در دل، باور عمیق خدایی در ذهن و دستان و پاهای قوی برای رفتار دینی؛ از چنان قدرتی برخوردار شده بودند که تمدن‌های قدرتمند ایران و روم را در اندک زمانی به زانو درآوردند و سرزمین‌های اسلامی را نه فقط به جنگ بلکه با ترویج عقلانیت و نظام فکری متعالی اسلامی، گسترش دادند. جرجی زیدان در این زمینه می‌نویسد: «مسلمان‌ها بهتر از هر چیزی به مبادی دینی خویش ایمان داشتند. آن‌ها از ته دل معتقد بودند که به فرمان خدا برای پیشرفت دین اسلام به جنگ می‌روند... همین ایمان محکم و اعتقاد راسخ بود که مسلمان‌ها را برای وارد شدن به آن میدان پر خطر، دلیر و بی‌باک می‌ساخت.» (زیدان، ۱۳۶۹ ش، ص ۴۳)

این شور وصف‌ناپذیر و ایمان استوار، از زر و زور بر نمی‌خیزد؛ بلکه چون آموزه‌های این دین عقلانی و مطابق فطرت بشری بود، همگان با اطلاع و فهم آیات الهی با میل و رغبت باطنی بر آن گردن می‌نهادند. عرب جاهلی با خرافه پرستی در برابر بت‌های گلی و سنگی دست تراشیده خویش کرنش می‌کردند که حتی ضعیف‌ترین عقل‌ها را آفرینندگی و مدبری آن‌ها قانع نمی‌ساخت. مناسبات ظالمانه اجتماعی، جنگ‌های بی‌خردانه متمادی، ستم امراء و صدها مسائل فردی و اجتماعی که ناشی از آداب و رسوم خرافی و خردگریز دوران جاهلی بود، پذیرش دین اسلام و نظام متعالی برآمده از آن را سهل الوصول ساخت. استدلال جعفر بن ابی طالب در حضور پادشاه حبشه بر پذیرش دین اسلام و مزایای این دین و تشریح وضعیت اجتماعی و اخلاقی عصر بعثت، نقل تاریخی مهمی است که بازخوانی آن در اینجا ضرورت دارد. «پادشاه! ما مردمی جاهل بودیم، بت می‌پرستیدیم و میته می‌خوردیم؛ مرتکب فواحش شده و صلّه رحم نمی‌کردیم؛ حق همسایگی را فراموش کرده و اقویای ما ضعفای ما را می‌خوردند؛ ما بر این منوال زندگی می‌کردیم که خداوند از میان ما رسولی را برگزید؛ رسولی که ما اصل و نسب و صداقت و طهارت او را می‌شناختیم؛ ما را

دعوت به پرستش حق نمود و از پرستش سنگ و چوب و... بازداشت. او ما را به راستگویی در گفتار، ادای امانت، صله رحم، و حسن همجواری و خودداری از خونریزی و فواحش و... دعوت کرد.» (ابن کثیر، ۱۳۹۶ هـ ج ۲، ص ۱۹؛ جعفریان، ۱۳۶۹-۱۳۷۱ ش، ص ۴۳).

این آموزه‌های متعالی، تمدن نوینی را پی‌ریزی کرد که مؤلفه‌های آن عقلانی و مطابق فطرت بشری بود. از این رو در اندک زمانی این دین توسعه پیدا کرد و در قلوب بسیاری از آدمیان نفوذ یافت و رفتار آنان را براساس نظام عقلانی اسلامی سامان داد. شکوفایی علمی، معنوی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، مدیریتی، اقتصادی، نظامی، حقوقی، پزشکی، مهندسی و... جهان اسلام در قرون اولیه اسلامی ناشی از همین آموزه‌های عقلانی دینی بود. اسلام افراد، اجتماع و تمدن‌ها را به جنبش و حرکت واداشته و آن‌ها را به پویایی و شکوفایی فراخواند. بیان زیبای دلارماتین در این زمینه بسیار قابل تأمل است: «در تاریخ نظیری مانند حضرت محمد ﷺ نمی توان یافت. وی در ثلث اراضی مسکون جهان، امپراطوری‌ها، ارتش‌ها، قوانین، خاندان‌ها، توده‌های عظیم بشری را به حرکت در آورد. بیشتر و با عظمت تر از آن، این است که او عقول و اندیشه‌ها، عقیده‌ها و روان‌ها را به تکان و جنبش درآورد.» (نیک‌بین، بی تا، ص ۱۸). حرکت عقول و اندیشه‌ها، جنبشی در جهان اسلام به وجود آورد که نتیجه آن تأسیس صدها کتابخانه بزرگ، تولید هزاران کتاب و تربیت هزارها دانشمند و محقق در رشته‌های گوناگون، ایجاد صدها مدرسه و دارالعلم و بیت الحکمه و دانشگاه و عمارت صدها بیمارستان و... را برای بشریت به ارمغان آورد و این تمدن داد و ستد عظیمی را با تمدن‌های همجوار مانند ایران و روم و یونان و مصر برقرارکرد و خدمات متقابل را ارائه نمود که نهضت ترجمه و آشناسازی مسلمانان با علوم و فنون یونانی و مصری و هندی و... تلفیق علوم و فنون اسلامی با علوم و فنون تمدن‌های دیگر ثمرات ارزنده‌ای برای تاریخ بشریت به یادگار گذاشته است که مثلا عمارت فوق العاده زیبای تاج محل در هند با تلفیق از سبک معماری اسلامی و هندی از جمله شاهکارهای تمدن اسلامی به شمار می‌رود.^۱ شکوفایی و رونق چشمگیر دانش‌های اسلامی از جمله پویایی‌های تمدن اسلامی به شمار می‌رود که برای فهم قرآن و سنت و تفسیر صحیح و تبیین و دفاع و ترویج آموزه‌های آن‌ها این علوم پدید آمده و در حوزه تمدن اسلامی به رشد و بالندگی رسیده‌اند. دانش‌هایی مانند علوم قرآن، علم قرأت، علم تفسیر، علم رجال، علم درایه، علم نحو، علم لغت، علم بلاغت، علم حدیث، علم فقه، علم اصول فقه، علم کلام، علم

۱. برای آشنایی با خدمات متقابل اسلام و دیگر تمدن‌ها، رک: فاخوری، و الجبر، ۱۳۶۷ ش، ص ۱۲۷-۱۳۱؛ مطهری، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۵۷؛ لعل نهر، ۱۳۶۱ ش، ج ۲، ص ۱۰۴۲؛ ابن ندیم، ۱۳۹۳ هـ ص ۳۵۲-۳۵۳؛ دوران، ص ۶۸۲-۶۸۷؛ حلبی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۷۶؛ زیدان، ص ۲۱۱-۲۱۲.

فلسفه اسلامی، علم منطق، علم اخلاق، علم تاریخ و علوم انسانی اسلامی مانند علم اقتصاد اسلامی، علم حقوق اسلامی و علم مدیریت اسلامی.^۱

نکته محوری اینجاست که اسلام تمدنی را بنا نهاد که مبتنی بر نظام فکری جامع و عقلانیتی خاص اسلامی بود و این عقلانیت و نظام فکری همچون روحی در تمام بدنه تمدن اسلامی جریان داشت، از علم و فرهنگ گرفته تا فنون و از علوم اسلامی انسانی گرفته تا طب و ریاضی و غیره. از باب نمونه در مهندسی، هنر و معماری اسلامی که غالباً در مساجد و اماکن مذهبی و قصرهای سلاطین و حکمای اسلامی تبلور یافته است، معجزه تقارن و تجسم هندسی بکار رفته و این عمارت‌ها با حیات‌های چهارگوش، استخرهای آب و بکار رفتن شیشه‌ها و رنگ‌های ویژه با تابش خورشید در صبحگاهان جلوه معنوی خاصی می‌یابند.^۲ باور محکم به این نظام فکری عقلانی و تلاش در جهت تحقق و پیاده سازی آن در مقام عمل، سبب تولید و رشد و شکوفایی تمدن بزرگ اسلامی گردید. اما پس از این که ایمان به نظام فکری عقلانی اسلامی سست گردید و متعاقباً برای تحقق عادلانه این نظام فکری در جامعه اسلامی تلاشی اندک صورت پذیرفت؛ کم کم زمینه انحطاط تمدن اسلامی به وجود آمد.

گرچه بسیاری از مورخان و دانشمندان حمله مغول، جنگ‌های صلیبی و تشتت و اختلاف و ضعف سلاطین اسلامی را علل انحطاط تمدن بزرگ اسلامی می‌شمارند (رک: رانیسمان، ۱۳۷۱ش، ص ۴۲-۱۶۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵هـ ج ۱۲، ص ۳۶۱-۳۶۲؛ زیدان، ۱۳۶۹ش، ص ۸۵۲-۸۶۰؛ لوبون، ۱۳۷۷ش، ص ۷۶۱-۷۶۶)؛ اما می‌توان گفت همانگونه که جنگ سبب توسعه و پیشرفت تمدن اسلامی نبوده است،^۳ علل اصلی پسمانی و انحطاط آن نیز به شمار نمی‌آید. تمدن اسلامی را عقلانیتی پدیدآورده و اعتلا بخشید که ریشه در آسمان و نفوذ بر دل‌ها داشت؛ اما همین

۱. برای آشنایی با علوم اسلامی و طبقه بندی آن‌ها، رک: مطهری، بی تا، ج ۱، ص ۱۱-۱۱؛ زیدان، ۱۳۶۹ش، ص ۴۳۴-۴۳۵؛ سجادی ۱۳۶۰ش، کل کتاب؛ کاشفی، ۱۳۸۹ش، ص ۸۲-۱۲۸.

۲. در قرآن کریم بهشت به گونه‌ای وصف شده است که به نظر می‌رسد برخی از قصرها و معماری اسلامی تجلی مادی آن به شمار می‌رود. خدای متعال در وصف بهشت می‌فرماید: باغ‌هایی که در زیر آن‌ها رودخانه‌هایی جریان دارد؛ اطاق‌های با شکوهی که بر فراز آن‌ها بناهای دیگری برپا شده و در برابر آن‌ها جویبارهایی در جریان است؛ در آنجا برگزیدگان در حالی که جامگان ابریشمی سبز بر تن دارند، با فرشتگانی که دارای چشمان درشتی هستند، در کنار رودخانه بهشت به عیش و شادمانی می‌پردازند (یس، واقعه و الرحمن).

۳. سلاطین اسلامی با ساختن عمارت‌هایی روی استخرها و کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها شاید با الهام از آیات الهی می‌خواستند لذت بهشتی را در این دنیا تجربه کنند. (رک: «سبک شناسی هنر معماری در سرزمین‌های اسلامی»، ص ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۳۹؛ رایس، ۱۳۸۱ش، ص ۵-۲۹؛ کاشفی، ۱۳۸۹ش، ص ۱۷۶-۱۸۰).

۴. انتشار اسلام به بسیاری از مناطق مانند چین، مغولستان، اندونزی، فلپین و غیره در شرق آسیا و ماداگاسکار، نیجریه، سیرالئون، کنگو و... محصول لشکر کشی و فتوحات اسلامی نبوده است؛ زیرا هیچگاه فاتحان اسلامی به این سرزمین‌ها قدم نگذاشته‌اند. (رک: قربانی، ۱۳۶۸ش، ص ۹۴).

که ریشه این عقلانیت بر اثر منیت‌ها و استکبار اراده انسانی و هوا و هوس ناشی از القائات شیطانی، از آسمان بریده شد، به زودی این عقلانیت بی‌ریشه خشکید و از ذهن‌ها و دل‌ها فراموش شد و در نتیجه به مرزهای انهدام نزدیک گردید.

دکتر سید حسین نصر از آن دسته افرادی است که به این عنصر اساسی که نقش مهمی در انحطاط و تضعیف تمدن اسلامی داشته است، اشاره می‌کند. وی نوگرایی تقلیدی از تمدن غربی در نظام آموزش و پرورش را عامل اصلی انحطاط تمدن اسلامی بر می‌شمارد. «این نظام‌های جدید با وجود اثرگذاری مثبت در برخی از حوزه‌ها، نقش مهمی در تضعیف تمدن اسلامی، بویژه ضعف فکری جهان اسلام در دو قرن گذشته بر عهده داشتند» (نصر، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۱۸). یکی دیگر از نویسندگان معاصر «انحراف از آموزه‌های اصیل اسلامی» را در صدر عوامل داخلی انحطاط تمدن اسلامی می‌نشانند و معتقد است تمدن اسلامی که بر پایه فرهنگ و آموزه‌های اصیل اسلامی شکل گرفته بود و ریشه در آیات و روایات داشت، بر اثر انحراف تدریجی از آن به انحطاط کشیده شد (کاشفی، ۱۳۸۹ ش، ص ۸۲-۱۲۸).

بر این اساس، می‌توان گفت گوهر تمدن اسلامی، برج و باروی مستحکم سلاطین و قصرهای شگفت‌انگیز و دل‌فریب امرا و حتی کتابخانه‌های دانشمندان و علما نیست که با تخریب و انهدام آن‌ها تمدن بزرگ اسلامی نیز به انهدام گراییده باشد؛ بلکه تمدن اسلامی گوهر فکری از جنس آموزه‌های متعالی الهی داشت که در کشمکش اصحاب مکاتب و منیت و خودخواهی و تعصب فرقه‌ها مورد غفلت قرار گرفت و دانشمند مسلمان بجای اینکه اندیشه متعالی «خدا» را ترویج نماید، فهم انحصارگرایی «خود» را با تعصب گسترش داد و عقلانیت الهی را تبدیل به عقلانیت فرقه‌ای و بشری ساخت و آن را نیز با بی‌خردی به زودی از کف رها کرد. از این رو راه برگشت به عظمت گذشته، از مسیر بازسازی مخروط‌های «قصر عمره»، «قصر الخزانة»، «قصر الحمام»، «قصر المستی»، «قصر بالقواره» و دیگر ساختمان‌های مجلل عصر شکوفایی تمدن اسلامی، نمی‌گذرد؛ بلکه احیای تمدن اسلامی، تنها از طریق احیای عقلانیت اسلامی میسر می‌شود.

۳. احیای تمدن نوین اسلامی با احیای عقلانیت اسلامی

با تبیین و اثبات فرضیه دوم، این بحث کاملاً جایگاه روشنی می‌یابد. تمدن اسلامی در مقایسه به گذشته تابناک و درخشش گونه‌اش و نیز در مقایسه با تمدن‌های رقیب که امروز داعیه فراگیری و جهان‌شمولی دارند، به میزان چشمگیری به انحطاط کشیده شده و از جوشش و تولید و پیشسازی بازمانده است؛ اما اگر می‌خواهد مجد و عظمت گذشته‌اش را دریابد، بایستی این سازه بزرگ، مبنا

و پایه‌هایی را که بتوان به پشتوانه آن‌ها محکم ایستاد، احیا نماید. عقلانیت اسلامی، پایه مستحکم تمدن نوین اسلامی است و با احیای عقلانیت اسلامی، این تمدن نوین ضرورتاً احیا و شکوفا می‌گردد.

۱-۳. انحطاط عقلانیت اسلامی و عوامل آن

یادآوری این نکته اهمیت دارد که عقلانیت اسلامی بیش از پیش دچار انحطاط و زوال گردیده و سوسوی چراغ آن نسبت به قرون اولیه اسلامی کم‌سوتر شده است و امروزه احیای آن ضروری و بایسته است. هر علم و اندیشه همانطور که در حال رشد و کمال است، می‌تواند در حال زوال و نابودی نیز قرار بگیرد. با توجه به تاریخ اسلام میراث و معارف گران‌بهای عقلی و عقلانیت اسلامی به تدریج رو به زوال گراییده و امروزه بر اثر نفوذ و گسترش و تسلط علوم نقلی از تفکر عقلی جز در موارد استثنا نمی‌توان اثری یافت.^۱ علوم نقلی بهتر از علوم عقلی حفظ گردیده و علوم عقلی بیشتر در معرض تهدید و زوال بوده است. برخی از دلایل زوال و افول عقلانیت اسلامی را اینگونه می‌توان بر شمرد:

دور بودن علوم عقلی از تجربیات روزمره‌ای که مردم با آن سر و کار دارند؛ لذا این علوم به تأمل و تعمق بسیار نیاز دارند و هرکسی توانایی، استعداد و یا وقت تفکر کردن و تأمل نمودن را ندارد.

۱. علوم نقلی مثل قرآن و حدیث در آموزش سطح پائین که حیات آن را تضمین نماید، نیاز به مربی فوق العاده و کارکشته ندارد و در فراگیری نیز محتاج استعداد و ذهن قوی نیست؛ اما علوم عقلی را هیچ کس نمی‌تواند بدون استعداد فطری و تعلیم و تربیت توسط استاد فرهیخته فرا بگیرد. مثلاً ریاضی، منطق (و یا هر علم عقلی دیگری) را هر کسی نمی‌تواند بدون استعداد فطری و بدون سال‌ها تحصیل و شاگردی در برابر استاد برجسته ریاضی و یا استاد فرهیخته منطق، بفهمد و راه به جایی برد. چه رسد به الهیات که با عمیق‌ترین مسائل عالم واقع که دورترین فاصله را از تجربیات روزمره دارند، سروکار دارد.

۲. علوم و اندیشه عقلی به دلیل ترویج و اشاعه روحیه آزاد اندیشی، در برابر زورمداران و حاکمان مستبد و خودکامه، یک خطر جدی و اساسی قلمداد می‌گردید؛ لذا غالب فرمانروایان چنین تفکری را نمی‌توانستند برتابند و لذا به قلع و قمع آن همت می‌گماشتند و برای به حاشیه راندن آن‌ها تلاش

۱. این مدعا بیشتر ناظر به جهان اسلام و با تأکید به ممالک اهل سنت است و گرنه در شیعه تفکر عقلی به قوت خود باقی است و به‌رغم فشار برخی از پارادایم‌های فکری همچون اخباری‌گری، مکتب تفکیک و غیره، این الگوی فکری از حیات و نفوذ لازم برخوردار است و مکاتب عقلانی کلامی، فلسفی، تفسیری و... زنده و پویا هستند و علمای متفکر این رشته‌ها با الگوی عقلانیت اسلامی آثار ارزشمندی را خلق کرده و می‌آفرینند.

می نمودند؛ اما اندیشه‌های رقیب که اکثرا در مقابل حاکمان سر تعظیم و تسلیم فرو می آوردند و گاهی تبدیل به ابزاری در جهت تحقق اهداف آن‌ها می شدند و سلب اختیار انسان و اطاعت بی چون و چرا در برابر فرمانروایان را تعلیم می دادند، از این رو همواره مورد اهتمام و توجه حاکمان بوده و آن‌ها به ترویج و تبلیغ چنین اندیشه‌هایی تمام تلاش شان را به خرج می دادند. بدین سان علوم عقلی که در برابر خواسته‌ها و منافع حاکمان قرار می گرفت، با مخالفت و مبارزه سرسختانه آنان روبرو می گردید، دانشمندان علوم عقلی از مجامع و مراکز علمی رانده می شدند و در نتیجه این اندیشه کم کم رو به زوال و افول می گرایید. مخالفت حکام بنی امیه با رویکرد عقلی اعتزالی و شیعی و حمایت آن‌ها از مرجئه، دیدگاه قدری و مذهب جبری که به رد تعقل و اعمال اراده انسانی می پرداختند و جهان را تابع اراده و مشیت الهی می دانستند؛ شواهد و مؤید این ادعا است (رک: حسن، ۱۹۶۴م، ص ۳۸۹؛ جولدسیهر، ۱۹۴۶م، ص ۸۴-۸۶؛ اشعری، ۱۹۷۰م، ص ۳۳۸).

۲-۳. ضرورت احیای عقلانیت اسلامی

به نظر می رسد ضرورت احیای عقلانیت اسلامی بدیهی و بی نیاز از استدلال است. وظیفه من در این بخش فقط توجه دادن و معطوف نمودن نظر مخاطب فرهیخته به ضرورت و اهمیت تعقل در اسلام است. وقتی تعقل در اسلام از چنان جایگاه رفیع و برجسته برخوردار است، این ضرورت و اهمیت اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد. ناگزیر آن عقلانیت گسترده قرون اولیه اسلامی و زمان نخستین یعنی عصر رسالت و پیام اصلی و اساسی متون دینی، باید احیا و بازسازی گردد. «تاکید بر این نکته، مهم است که هیچ دینی بدون سنت عقلی زنده، قادر به ادامه حیات نیست، تا چه رسد به این که بتواند شکوفا گردد» (چیتیک، تابستان ۱۳۷۸ش، ص ۱۹). بنابراین، وظیفه اخلاقی و دینی همه مسلمانان این است که از عقل خدادادی شان به درستی بهره گیرند و در مسائل مختلف خداشناسی، انسان‌شناسی و جهان‌شناسی از آن استفاده کنند. هرکسی در حد ظرفیت ذهنی و عقلی خویش واجب است که به تأمل و تفکر و تعقل بپردازد. وقتی ظرفیت تفکر در انسان وجود دارد،^۱ خداوند به او تکلیف کرده که در مسائل مختلف درست فکر کند.^۲ بدین سان انسان با تفکر و تعقل از این فیض الهی و ظرفیت وجودی خویش سپاسگزار باشد و از اوامر خدای متعال اطاعت نماید.

وقتی خدای متعال به انسان عقل عنایت فرمود و او را به تعقل فراخواند و به تدبیر و تفکر مکلف نمود و تکلیف را نیز به وسع و طاقت بشری محدود کرد، وظایف هر کسی به میزان اطلاعات و

۱. «ما قسم الله للعباد شيئا أفضل من العقل» (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۲).

۲. آیاتی مختلفی از قرآن کریم انسان را به تعقل و تفکر و تدبیر فرا می خوانند. از جمله: بقره، ۷۳؛ بقره، ۱۶۴؛ انعام، ۳۲؛ اعراف، ۱۶۹؛ قصص، ۶۰؛ یوسف، ۱۳۹؛ غافر، ۶۷؛ انبیا، ۶۷؛ مؤمنون، ۸۰ و غیره.

دانش او معین می‌شود. عامه مردم از تفکر در هستی و واردن شدن در مباحث عمیق الهیات به شکل تخصصی و مرسوم در میراث عقلی اسلامی معاف هستند، ولی از تفکر و تعقل به صورت مطلق رها نمی‌باشند؛ اما علما و متفکران جهان اسلام وظایف سنگین و سختی را به دوش دارند. آنان باید از جزم‌گرایی، تقلید و پیروی از سخنان دیگران به شدت بپرهیزند و در مورد خدای متعال، جهان و انسان با تأمل و تعقل و درست فکر کردن، یعنی با اجتهاد عقلی خود به نتیجه برسند و باورهای اعتقادی خویش را با استدلال شکل ببخشند؛ جز این کار خیانت به فطرت خدادادی انسان و عصیان در مقابل اوامر صریح الهی است.

تا اینجا ضرورت تفکر و تعقل اثبات شد؛ اما ممکن است این سؤال ایجاد گردد که چه نیازی به احیای عقلانیت اسلامی به عنوان یک الگوی فکری است؟ یک فرد مسلمان و متدین بدون اینکه معتقد به یک الگوی فکری عقلانی باشد، در مسائل مختلف خدا، انسان و هستی به تأمل می‌پردازد و وظایف الهی خویش را محقق می‌سازد؛ پس چه ضرورتی برای احیا و بازسازی عقلانیت اسلامی به عنوان یک الگوی فکری می‌باشد؟ روشن گردید که شخص مسلمان به عنوان یک موجود متفکر که خدای متعال نعمت عقل را به وی اعطا فرموده و وی را مکلف به تعقل نموده است، چاره‌ای جز تفکر و تأمل ندارد، حال سؤال این است که این انسان «چگونه تفکر و تعقل کند؟» هر تفکر و تعقلی مطلوب خدای متعال است؟ یا تفکر صواب و ناصواب و تعقل درست و نادرست هم وجود دارد؟ به عبارتی دیگر «درست فکر کردن» به چه معناست؟ پاسخ درست این سؤالات در واقع ضرورت احیای عقلانیت اسلامی را روشن می‌سازد.

برای این دسته پرسش‌ها دو نوع پاسخ می‌توان ارائه داد. پاسخ نوع اول درست فکر کردن از لحاظ صوری و منطقی است. منطقی راه درست فکر کردن از لحاظ صوری را به ما می‌شناساند. پاسخ نوع دوم به عهده ایدئولوژی‌ها و مکاتب فکری است. الگوهای فکری محتوای اندیشه و مواد آن را سامان می‌بخشند. عقلانیت اسلامی به عنوان یک پارادایم و الگوی فکری در این بخش قرار می‌گیرد و محتوای اندیشه فرد متفکر مسلمان را شکل و سامان می‌دهد. بنابراین، عقلانیت اسلامی و یادگیری شیوه درست تفکر باید بخش مهمی از فعالیت‌های مسلمانان را تشکیل دهد. از نظر اسلام برخی از محتوا، مواد و شیوه‌های تکفر ناروا و مذموم هستند و انسان را از اهداف متعالی و تکامل بخش وی دور می‌سازند؛ اما برخی از شیوه‌های تفکر درست و مورد تحسین قرار گرفته‌اند که چنین الگوهای فکری در واقع مطابق اهداف قرآن و سنت هستند. تبیین اینکه اهداف کلان قرآن و سنت چیست و مسلمانان چگونه آن اهداف را در تفکر و تعقل خویش محقق سازند، از عهده این نوشتار خارج است و پاسخ آن در میراث غنی عقلانی اسلامی به وضوح و گسترده‌گی و ژرفای خاصی بسط یافته است.

تاریخ عقلانیت اسلامی به شکل های متفاوتی که مسلمانان در طول زمان در جد و جهد برای تفکر درست و مناسب اتخاذ کرده‌اند، تجسم پیدا کرده است. این سنت تعقلی در گذشته بسیار پرتوان، زنده و پویا بود؛ اما امروز از فربهی آن به میزان چشمگیری کاسته شده، پویایی آن رو به افول نهاده و اساساً حیاتش به مخاطره افتاده است. بر این اساس مسلمانان اگر می‌خواهند به دوران شکوفایی و عصر طلایی خویش بازگردند و پویایی و تحرک را دوباره تجربه نمایند، ناگزیر باید بار دیگر به حیات تعقلی خویش بازگشته و عقلانیت اسلامی را احیا و بازسازی نمایند.

نکته محوری این استدلال، ابتدای تمدن اسلامی بر عقلانیت اسلامی است؛ نکته‌ای که تمامیت این انگاره برای اثبات آن تلاش می‌کند و تاکنون به انحای مختلف به اثبات آن پرداخته است. بر فرض پذیرش این ابتدا، مدعای نگارنده در این فراز اخیر مبنی بر اینکه تمدن نوین اسلامی با احیای عقلانیت اسلامی، احیا می‌گردد، آشکار می‌گردد. اگر عقلانیت اسلامی به انحطاط گراییده، احیای این عقلانیت ضرورت دارد. تمدن اسلامی مبتنی بر کتاب و سنت به فهم کشیده شده و نظام یافته (عقلانیت اسلامی) است. بر این اساس با احیای عقلانیت اسلامی، تمدن نوین اسلامی نیز احیا می‌گردد.

سخن پایانی

به زعم نگارنده عقلانیت اسلامی، الگوی فکری جامعی است که هم خلوص دین را حفظ می‌کند، هم ارزش‌ها و اصولی را که در گذشته موجب اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی گردیده است، لحاظ می‌نماید؛ هم تأثیر ذهنیت انسانی و عادات و رسوم بشری و ملی از فهم متون دینی را خردمندانه به تیغ نقادی می‌سپارد و هم تجربه‌ها و اندوخته‌های ارزشمند بشری را از نظر دور نمی‌دارد؛ چنانکه در را به روی هیچ نوع علم و آگاهی نمی‌بندد؛ از منابع متعدد معرفتی نیز بهره می‌جوید؛ از تقلید و پیروی کورکورانه به شدت می‌پرهیزد؛ تعصب، جزمیت، انحصارگرایی و پذیرش بدون دلیل را مخالف آرمان متعالی خویش تلقی می‌کند و «تعالی» جامع انسانی اعم از پیشرفت حوزه‌های مادی و معنوی او را در سایه آموزه‌های هدایت‌بخش دینی سرلوحه برنامه و هدف خویش قرار می‌دهد. از این رو تمدن نوین اسلامی مبتنی بر این نوع عقلانیت است و احیای این نوع عقلانیت، موجب احیای تمدن نوین اسلامی می‌شود و البته به حاشیه راندن و تغافل از این عقلانیت، سبب ضعف و انحطاط تمدن اسلامی می‌گردد.

تمدن نوین در صورتی احیا و تولید می‌گردد، که گوهری نوین به عنوان روح این پیکره در فرهنگ اسلامی پدید آمده و در این بدنه بدمد. سازه تمدن امروزی اسلامی، تمدن بی‌جان، و فاقد

عنصر پویایی و بالندگی است. آنچه این تمدن را حرکت و پویایی می‌بخشد، گوهری حیات بخش است که بایستی نخبگان علمی و فرهیختگان جامعه اسلامی به تکاپوی آن بکوشند و آن را بیابند. گوهری که حس اعتماد و خودباوری را بر ذهن انسان مسلمان بارور سازد، تقلید و دگرپذیری و دنباله‌روی کورکورانه را از برنامه خویش بزدايد، نظریه پردازی، تولید فکری و عرضه اندیشه‌های نو را یک ضرورت پندارد و در یک کلام برنامه جامع عقلانی مبتنی بر آموزه‌های دینی برای هدایت کامل افراد و جامعه انسانی ارائه نماید. این امر به نظر می‌رسد با احیای عقلانیت اسلامی امکان‌پذیر است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵هـ)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵هـ)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۳۹۶هـ)، السیر النبویه، تحقیق: مصطفی عبدالواحد، بیروت: دارالمعرفه.
۶. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۹۳هـ)، الفهرست، تهران: طبع تجدد، مقاله هفتم، بی نا.
۷. اشعری، ابوالحسن (۱۹۷۰م)، مقالات الاسلامین، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
۸. بحرانی سید هاشم (۱۴۱۶هـ)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
۹. بیضاوی عبدالله بن عمر (۱۴۱۸هـ)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. جعفریان، رسول (۱۳۶۹-۱۳۷۱ش)، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. جولدتسیهر، آگناز (۱۹۴۶م)، العقیده و الشریعة فی الاسلام، ترجمه محمدیوسف موسی، قاهره: دارالکاتب المصری.
۱۲. حسن، حسن ابراهیم حسن (۱۹۶۴م)، تاریخ الاسلام السیاسی، قاهره: مکتبه النهضه المصریه.
۱۳. حلبی، علی اصغر (۱۳۶۵ش)، تاریخ تمدن اسلام، تهران: چاپ و نشر بنیاد.
۱۴. دورانت، ویل (۱۳۷۰ش)، تاریخ تمدن، ترجمه حمید عنایت و دیگران، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
۱۵. دورانت، ویل (۱۳۷۸ش)، تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران، چ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. دورانت، ویل (۱۳۶۸ش)، درآمدی بر تاریخ تمدن، ترجمه احمد بطحایی و خشایار دیهمی، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.

۱۷. رانسمان، استیون (۱۳۷۱ش)، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۱۸. رایس، دیوید تالبوت (۱۳۸۱ش)، هنر اسلامی، ترجمه ماه ملک بهار، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۹. زیدان، جرجی (۱۳۶۹ش)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
۲۰. سجادی، سیدمحمدصادق (۱۳۶۰ش)، طبقه‌بندی علوم در تمدن اسلامی، تهران: بی‌نا.
۲۱. السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۳۹۹هـ)، الدر المنثور فی التأویل بالمأثور، بیروت: دار الفکر.
۲۲. شریعتی، علی (۱۳۷۶ش)، فرهنگ لغات، تهران: انتشارات قلم.
۲۳. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۳هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان.
۲۴. فاخوری، حنا و خلیل الجبر (۱۳۶۷ش)، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سازمان انتشارات اسلامی.
۲۵. قربانی، زین‌العابدین (۱۳۶۸ش)، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمانان، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم.
۲۶. کاشفی، محمدرضا (۱۳۸۹ش)، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، قم: جامعه المصطفی.
۲۷. کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب (۱۳۶۳ش)، الکافی، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر الغفاری، الطبعة الخامسة، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۸. لاریجانی، محمدجواد، «شبه‌سازی عقلانیت دینی» <http://www.jahannews.com>
۲۹. لعل‌نهر، جواهر (۱۳۶۱ش)، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم.
۳۰. لوبون، گوستاو (۱۳۷۷ش)، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید محمدتقی خرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
۳۱. مطهری، مرتضی (بی‌تا)، آشنایی با علوم اسلامی، قم: صدرا.
۳۲. مطهری، مرتضی (۱۳۶۲ش)، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا، چاپ ۱۲.
۳۳. نصر، سیدحسین (۱۳۷۹ش)، «تأملاتی در باره انسان و آینده تمدن»، ترجمه مرتضی فتحی‌پور، فصلنامه پژوهش‌های علوم انسانی، دانشگاه قم، سال یکم، ش ۴.

۳۴. نیک‌بین، نصرالله (بی‌تا)، اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، دفتر مذهبی سیمان و فاریست دورود.

۳۵. وات، مونتگمری (۱۳۶۱ش)، تأثیر اسلام در اروپا، ترجمه دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی.

۳۶. ویلیام چیتیک (تابستان ۱۳۷۸ش)، «آیا می‌توان میراث عقلی اسلامی را احیا کرد؟» ترجمه نرجس جواندل، ویراستاری استادملکیان، مجله نقد و نظر، شماره ۱۹. عنوان اصلی مقاله:

Can the Islamic Intellectual Heritage be Recovered?